

بیتنا



۹۸
حلقہ
املیں

حلقہ مطالعاتی فلسفہ اخلاق

باحضور دکتور سید حسن اسلامی

اخلاق کاربردی بر مبنای کتاب Living Ethics

سہ شنبہ ۱۸ ساعت

ق.م. بلوار امین، کوچہ ۱۳.

انڈھای کوچہ سمت راست بلاک ۲۲۱



خانہ اخلاق ریزوہان جوان

جلسہ ۶ حلقہ مطالعاتی

فلسفہ اخلاق

اخلاق کاربردی بر مبنای کتاب living
ethics، اثر Russ Shafer-Landau

دکتور سید حسن اسلامی

سہ شنبہ ۸ بہمن ماہ ۹۸

بہ قلم: علی علیزادہ

چکیده

آنچه در ادامه می‌خوانید متن ششمین جلسه‌ی حلقه‌ی امین است که به همت خانه‌ی اخلاق پژوهان جوان برگزار شده است. دکتر اسلامی در این جلسه با بررسی سایر ادله‌ای مخالفین منزلت اخلاقی حیوانات، نتیجه می‌گیرند که هیچکدام از ادله‌ی مطرح شده نمی‌توانند نقضی بر منزلت اخلاقی حیوانات باشند. ایشان در ادامه حقوق حیوانات را از منظر درون‌دینی مورد بررسی قرار داده و برخی از آیات موجود در این زمینه را مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهند.

آیا حیوانات شأن اخلاقی دارند؟

موضوع بحث ما جایگاه اخلاقی حیوانات است. در جلسات گذشته استدلال‌هایی را خواندیم که معیار شأن اخلاقی را عقل دانسته و به همین دلیل حیوانات را فاقد منزلت اخلاقی به حساب می‌آوردند. مطابق این دیدگاه حیوانات ابزار و کالایی در دست ما هستند. ما این استدلال را در دو مقام مورد نقد قرار دادیم:

۱. اولاً چه کسی گفته است که بنیاد منزلت اخلاقی عقل است؟ اگر چنین باشد پای موارد حاشیه‌ای (مانند دیوانه‌ها، نوزادان و ...) نیز به میان خواهد آمد.

۲. دوما حیوانات واقعا عقل دارند.

این کلیت بحثی بود که پیتر سینگر ارائه کرده بود. سایر دلایلی که برای این مدعا ارائه شده‌اند، از قوت کمی برخوردارند اما خوب است که بر آنها نیز مروری داشته باشیم:

۱. ما قوی‌تر از حیوانات هستیم، پس می‌توانیم هر کاری دلمان می‌خواهد با آنها بکنیم. به تعبیر دیگر «الحق لمن غلب»! روشن است که این استدلال نیرومند نیست، چرا که مطابق این استدلال هر موجود نیرومندی می‌تواند موجودات ضعیف‌تر را تسخیر کند و هیچ کس چنین چیزی را نمی‌پذیرد. اگر چنین دیدگاهی داشته باشیم، کپیتالیزم و امپریالیسم نیز توجیه می‌شوند.^۱

۲. حیوانات به ما وابسته هستند، پس ما مجازیم هر رفتاری که می‌خواهیم، با آنها داشته باشیم. مقدمه‌ی اول از جهت درست است، چرا که ما طوری با حیوانات رفتار می‌کنیم که آنها عملاً وابسته‌ی ما می‌شوند؛ مثل آنچه که در لابراتوارها و دامداری‌ها شاهد آن هستیم. با این حال این استدلال، استدلال خوبی نیست، چرا که فرزندان ما نیز به ما وابسته هستند. آیا یک مادر می‌تواند هر طور دلش خواست با کودکش رفتار کند؟

¹ . Peter Albert David Singer

۳. مدعیان دفاع از حقوق حیوانات، دچار تناقض و نفاق هستند؛ مثلاً از حقوق حیوانات دفاع می‌کنند اما در جنگ انسان‌ها را می‌کشند. این استدلال رواج زیادی دارد و نیازمند توضیح بیشتری است. اولاً بسیاری از کسانی که مدافع حقوق حیوانات هستند، در مجموع زیست اخلاق متناسب و منسجمی دارند. ثانیاً وقتی کسی که مدافع حقوق حیوانات است اما در برابر بی‌عدالتی سکوت می‌کند، یا معنایش این است که نمی‌تواند معیارهای مورد پذیرشش را در همه جا به کار ببرد یا حوزه‌ی کارش را به یک عرصه محدود کرده است یا منافق است. به هر حال از هیچ کدام از این حالات نمی‌توان نتیجه گرفت که حیوانات جایگاه اخلاقی ندارند. آیا اگر کسی درباره‌ی زکات کتاب بنویسد اما خود زکات ندهد، می‌توان نتیجه گرفت که زکات دادن بد است؟ از طرفی نفاق هم همیشه بد نیست. آیا رفتار نژادپرستی که معتقد است باید سیاهان را سوزاند و در این راه هیچ نفاقی از خود نشان نمی‌دهد، درست است؟ علاوه بر این گاهی فردی که در رفتار او نفاق دیده می‌شود، در مجموع آدم خوبی است. شفرلاندو برای روشن شدن مطلب، رمان هاکلبری فین^۲ را مثال می‌زند. داستان در قرن نوزدهم و همزمان با جنگ‌های داخلی آمریکا اتفاق می‌افتد. در این زمان بردگی ملغی شده است و بردگان از ایالات جنوبی که مبتنی بر برده‌داری است، به سمت ایالات شمالی فرار می‌کنند. یکی از این بردگان سیاه‌پوستی به نام جیم است. هاکلبری فین که پسر نوجوانی است و پدر

**هیچ کس رفتار وحشیانه با معلولان ذهنی را نمی‌پذیرد.
حیوانات نیز کم‌وبیش شبیه معلولان ذهنی هستند، لذا
هیچ کس حق ندارد با حیوانات نیز رفتار نادرسته داشته باشد.**

دائم‌الخمیری دارد که او را رها کرده است، با جیم در یک کشتی مواجه می‌شود. هاکلبری در این جا دچار تناقض اخلاقی می‌شود، چرا که از طرفی از آن جا که سفیدپوست است، معتقد است که باید جیم را تحویل شکارچیان بردگان بدهد و از طرف دیگر دلش برای جیم می‌سوزد و نمی‌خواهد با شکارچیان همکاری کند. این دوگانگی و نفاق در هاکلبری فین باعث می‌شود که جیم نجات پیدا کند، لذا باید بگوییم که این نفاق، نفاق ارزشمندی است. جانانان بنت^۳ در مقاله‌ای به نام «وجدان هاکلبری»، هاکلبری را با آدولف آیشمن^۴ مقایسه کرده و می‌گوید: «عمل کردن بر طبق وظیفه همیشه پیامدهای خوبی ندارد.»

^۲. نوشته‌ی مارک تواین.

^۳. Jonathan Bennett

^۴. Adolf Otto Eichmann

در نهایت باید گفت: این استدلال در واقع، مغالطه‌ی «حمله به شخص» است. در این مغالطه به جای نقد یک استدلال، به خود شخص حمله می‌شود. با توجه به مطالب پیش گفته روشن می‌شود که هیچ‌کدام از استدلال‌های مطرح شده توانایی آن را ندارند تا ثابت کنند تنها انسان‌ها دارای منزلت اخلاقی هستند.



یکی از استدلال‌های طرفداران حقوق حیوانات، استناد به موارد حاشیه‌ای است. هیچ‌کس رفتار وحشیانه با معلولان ذهنی را نمی‌پذیرد. حیوانات نیز کم‌وبیش شبیه معلولان ذهنی هستند، لذا هیچ‌کس حق ندارد با حیوانات نیز رفتار نادرستی داشته باشد. این همان استدلال سینگر است که معکوس شده است. سینگر می‌گفت: اگر قرار باشد عقل را مبنای منزلت اخلاقی بدانیم، در این صورت انسان‌هایی که عقل‌شان به دلیل بیماری مختل شده است نیز شان اخلاقی نخواهند داشت، حال آن‌که هیچ‌کس چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

شفرلاندو در ادامه می‌گوید: همان‌طور که یک فرد که در خانواده‌ای جنایتکار به دنیا آمده است، از دیگران انتظار دارد او را به عنوان یک فرد شناخته و وی را با توجه به خانواده‌اش قضاوتش نکنند، باید با حیوانات نیز به شکلی فردی - و نه نوعی - رفتار شود.

الهیات و شأن اخلاقی حیوانات

به این جا که می‌رسیم، کم‌کم اشکالاتی پدیدار می‌شوند:

۱. اولاً انسان‌ها واقعا متفاوت و برتر هستند، چرا که خداوند انسان‌ها را بر حیوانات تفضیل داده است. ورود به این فضا تا حدودی مشکل را مرتفع می‌سازد، اما به نظر می‌رسد این فضا مشکل را به عرصه‌ی دیگری منتقل می‌کند. علاوه بر این پرسش‌های دیگری نیز مطرح می‌شوند: آیا واقعا خداوند گفته است که انسان‌ها از همه‌ی حیوانات برتر هستند؟ من برای پاسخ به این سوال، بحث‌های مدرن را پیش نمی‌کشم و از همان بحث‌های سنتی استفاده می‌کنم. کتابی به نام تقریرات فلسفه (اسفار) وجود دارد. یکی از بحث‌های موجود در اسفار این است که آیا حیوانات نیز حشر دارند یا خیر؟ اجازه بدهید من بخشی از تقریرات را برای شما از رو بخوانم:

«برخی از افراد بشر با این گمان که انسان غیر از حیوان است، دلشان را شاد نمودند، زیرا گمان دارند که چون انسان در مقابل حیوان محسوب می‌شود، پس حشر آن‌ها حشر حیوانی نخواهد بود. این که بگوییم انسان برتر از حیوان است، محل مناقشه است... نباید گمان شود که همه‌ی افراد بشر برتر از همه‌ی حیوانات هستند، زیرا بسیاری از حیوانات از اراده و اختیار و شعوری نصیب دارند و قدرت تشخیص حسن و قبح و صلاح و فساد را دارند، زیرا فراوان اتفاق افتاده است که اگر گربه‌ای دست به عمل زشت و ناهنجاری زده باشد، آثار خجالت و شرمندگی از آن دیده می‌شود و این دقیقا همان حسن و قبح عقلی است.» این که الاغ گندم را بر کاه ترجیح می‌دهد، یعنی حسن و قبح را متوجه می‌شود. نویسنده در ادامه به چرایی به وجود آمدن این گمان که انسان از حیوان برتر است، می‌پردازد:

«اگر قضیه چنان است که انسان‌ها برتر از حیوانات نیستند، چرا در بین جمیع افراد بشر متعارف است که انسان از سایر انواع حیوان برتر است و چرا ما انسان‌ها معتقدیم که حیوانات قابلیت هم‌نوعی با بشر را ندارند؟ به دو دلیل: علت و ریشه‌ی این گمان باطل که انسان خودش را از سایر انواع حیوان برتر می‌داند دو چیز است: یکی چون قلم در دست دشمن است^۵ و انسان در این قضیه و منازعه، حاکم و قاضی می‌باشد. در داستان حضرت سلیمان هم مورچه می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» و معتقد است انسان‌ها بیش‌عور هستند!»

سینگر می‌گوید: انسان‌هایی وجود دارند که با عمل اختیاری خود برتر از حیوانات می‌شوند، چنان که این انسان‌ها از سایر انسان‌ها نیز برتر می‌شوند. بنابراین بحث بر سر اختیار و عمل است؛ به این معنا که ما با انتخاب‌های خودمان برتری پیدا می‌کنیم، نه به خاطر نوعیت مان. انسان از آن حیث که انسان است، برتر از حیوانات نیست، اما انسان از آن حیث

^۵ . در رساله‌ای از اخوان الصفا گفت‌وگویی بین انسان و حیوان وجود دارد که در آن نمایندگان انسان‌ها و حیوانات در نزد یک قاضی جمع شده‌اند. هر دسته از نمایندگان معتقدند که خودشان برتر هستند. البته در آخر این گفت‌وگو نیز طبق معمول انسان‌ها برتر معرفی می‌شوند، چون نویسندگان این گفت‌وگو انسان‌ها هستند! این دعوا هزار سال قدمت دارد. این اشتباه است که خیال کنیم غربی‌ها این مباحث را مطرح کرده‌اند.

^۶ . نمل ۱۸

که عمل اختیاری خوبی انجام می‌دهد، برتر از حیوانات می‌شود. ما نباید دچار این توهم شویم که نوع انسان از نوع حیوان برتر است.^۷ گیرم که انسان برتر از حیوان باشد، اما آیا برتری مجوز هر رفتاری با زیردستان است؟

ممکن است شخص مسلمانی بگوید: خداوند در قرآن فرموده است: «وَفَضَّلْنَاكُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۸ و با این سخن دهان مرا ببندد^۹، اما اگر یک مسیحی از ما بپرسد: شما چه طور به خودتان اجازه می‌دهید با حیوانات چنین رفتاری کنید؟ ما دیگر نمی‌توانیم به قرآن استناد کنیم، چون او از ما خواهد پرسید: چرا قرآن شما شما به شما چنین اجازه‌ای داده است؟ در نتیجه مجبور می‌شویم استدلال بیاوریم که حیوانات عقل ندارند. استدلالی که پیش از این آن را رد کردیم. لذا رفتن به دنبال الهیات در این مبحث به ما کمکی نمی‌کند، چرا که بحث ما فلسفی است و بر حسن و قبح عقلی استوار است.

پرسش: انسان روح دارد و از طین برتر خلق شده است. آیا این نمی‌تواند دلیلی بر برتری انسان بر حیوان باشد؟

پاسخ: انسان از «طین لاذب»^{۱۰} (گل چسبنده) آفریده شده است. مولوی می‌گوید:

در حدیث آمد که یزدان مجید خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گره را جمله عقل و علم و جود آن فرشته‌ست او نداند جز سجود

یک گروه دیگر از دانش تهی هم‌چو حیوان از علف در فربهی

این سوم هست آدمی زاد و بشر نیم او ز فرشته و نیمیش خر

جنس ما برتری ندارد. خداوند نیز در قرآن از زبان فرشتگان می‌فرماید: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»^{۱۱} روح الهی در کالبد جسمانی بوی ناک ما قرار گرفته است. باز مولوی می‌گوید:

جان گشاید سوی بالا بالها در زده تن در زمین چنگالها

این تعارض وجودی ما هم می‌تواند ما را از فرشتگان بالاتر ببرد و هم می‌تواند ما را فروتر از حیوانات قرار دهد. به تعبیر عرفا انسان عرض عریضی دارد. جالب است بدانید که برخی از فلاسفه‌ی صدرایی - از جمله خود صدرا -

^۷. ریشه‌ی این گمان بحث فلسفی دامنه‌داری است که وارد آن نمی‌شوم.

^۸. اسرا ۷۰

^۹. البته همین آیه هم مدعا را ثابت نمی‌کند، چرا که در آن گفته شده خداوند انسان‌ها را بر بسیاری از حیوانات تفضیل داده است، نه بر همه‌ی آنها. آیات مشتمل بر واژه‌ی «تسخیر» نیز به ما اجازه‌ی هر رفتاری را به ما نمی‌دهند، چرا که فرزندان ما نیز مسخر ما هستند.

^{۱۰}. صافات ۱۱

^{۱۱}. بقره ۳۰

معتقدند که ما اصلا نوع انسانی نداریم و هر انسانی یک نوع منحصر به فرد است. اگر چنین باشد واقعا هیچ چیز سبب برتری انسان نمی‌شود.

ما شهودا درک می‌کنیم که رفتار ما با حیوانات خطا است، مگر آن که دلیلی بر خطاب‌بودن این شهود وجود داشته باشد و کسی نتوانسته است تا کنون چنین دلیلی بیاورد.

جالب است بدانید که سید مرتضی و بسیاری از متکلمان قرن چهارم و پنجم در مباحث کلامی بحثی به عنوان «عوض» را مطرح می‌کنند. در این مطرح می‌شود که خداوند باید به کودکی که در دنیا بیمار می‌شود، در روز قیامت عوض

برخه از فلاسفه صدرایه - از جمله خود صدرا - معتقدند که ما اصلا نوع انسانی نداریم و هر انسانی یک نوع منحصر به فرد است. اگر چنین باشد واقعا هیچ چیز سبب برتری انسان نمی‌شود.

بدهد. متکلمان در ادامه می‌گویند: ممکن است کسی بگوید کودک دردی حس نمی‌کند، اما باید دانست که کودک نیز درد را احساس می‌کند. علاوه بر این همان‌طور که کودک درد می‌کشد و آزرده شدن آن‌ها در دنیا مستلزم عوض در قیامت است، آزدن حیوانات نیز چنین است و خداوند باید در قیامت رنج این‌ها را هم جبران کند. این نشان می‌دهد که در نزد

ما رنج کشیدن حیوانات مسلم بوده است؛ رنج کشیدنی که توجیه اخلاقی نداشته است. نهایت چیزی که می‌توان با این دیدگاه به آن رسید این است که هر چند حیوانات رنج می‌کشند و رنجاندن آن‌ها بد است، اما ما به ایشان رنج وارد می‌کنیم و خداوند در روز قیامت آن را جبران می‌کند.

چرا باید با حیوانات رفتاری اخلاقی داشته باشیم؟

تام ریگن^{۱۲} در مقاله‌ای می‌گوید: ما امروزه در جهانی قرار داریم که باید با حیوانات رفتاری نسبتا اخلاقی داشت. سوالاتی که امروزه مطرح هستند، عبارتند از:

۱. چرا باید با حیوانات رفتاری اخلاقی داشته باشیم؟

۲. منزلت اخلاقی حیوانات چه قدر است؟

در پاسخ به سوال اول گروهی استدلال می‌کنند که حیوانات منابع طبیعی و سرمایه‌های ملی هستند و باید از آن‌ها محافظت کرد. اگر کسی یوزپلنگی را بکشد، دولت او را جریمه می‌کند. این جریمه به خاطر ارزشمندبودن ذاتی

¹² . Tom Regan

یوزپلنگ نیست؛ بلکه به این خاطر است که یوزپلنگ یکی از سرمایه‌های ارزشمند ملی است. کشتن چنین یوزپلنگی مثل اتلاف مال غیر است. این دیدگاه راه به جایی نمی‌برد، چرا که حیوانات شخص هستند؛ نه شیء.

گروهی دیگر - که پیتتر سینگر نیز جزئی از آنها است - پیامدگرایانه عمل کرده و می‌گویند: از آن‌جا که حیوانات رنج می‌کشند، ما نباید به آن‌ها رنج بدهیم. با این حال اشکالی ندارد که حیوانات را پرورش داده و در زمانی معین به‌شکلی بی‌درد آن‌ها را بکشیم. اشکال دیدگاه پیتتر سینگر این است که در این صورت ایرادی ندارد که با انسان‌ها نیز چنین رفتاری کنیم، حال آن‌که کسی چنین چیزی را نمی‌پذیرد. در واقع در این‌جا همان استدلالی که پیتتر سینگر بر ضد گونه‌پرستی آورده بود، بر ضد خودش مطرح می‌شود.

راه سومی که خود تام ریگان آن را مطرح می‌کند، چنین است: هر ذی‌حیاتی^{۱۳} مشمول اخلاق است. حیوانات نیز ذی‌حیات هستند، پس مشمول اخلاق هستند. زندگی در یک کرم همان‌قدر جریان دارد که در یک انسان.

اجازه بدهید این استدلال را بر اساس مطلبی از کتاب کریستین کرسگار^{۱۴} به نام «هم‌خلقان ما»^{۱۵}، بسط بدهم. او در این کتاب می‌گوید: «در این‌که حیوانات جایگاه اخلاقی دارند، شکی نیست. در این‌که ما و حیوانات تفاوت شدید عقلی داریم نیز تردیدی نیست. ظاهراً^{۱۶} یکی از تفاوت‌های اصلی ما با حیوانات در این است که ما توانایی «خودنگری» داریم؛ به این معنا که می‌توانیم از خودمان فاصله گرفته و اعمالمان را برآورد کنیم. در واقع ما می‌توانیم سناریوهای مختلف را در ذهنمان بررسی کرده و بر اساس آن‌ها تصمیم دیگری بگیریم. ظاهراً این توانایی در حیوانات وجود ندارد، چرا که حیوانات در مواجهه با پدیده‌ها واکنش مشخصی دارند. با این وجود نمی‌توان از این تفاوت، برتری را استنباط کرد. درست است که ما عموماً قادر به «خودنگری» هستیم اما انسان‌هایی وجود دارند که چنین نیستند.

هر چند احساس می‌کنیم که زندگی ما اهمیت زیادی دارد؛ چنان‌که وقتی سردرد می‌گیریم آن را از حل مناقشات بین‌المللی نیز مهم‌تر می‌پنداریم، اما باید دانست که مصالح حیوانات نیز برای آن‌ها مهم است. چرا خیال می‌کنیم به مدرسه فرستادن کودکمان از غذا دادن یک کبوتر به بچه‌اش مهم‌تر است؟^{۱۷} این‌جا است که می‌توانیم با تغییر نقش و منظر این کار را انجام بدهیم. اتفاقاً این مطلب در سنت ما جا افتاده است: روزی موسی در راه رفتن برای نجات کرمی را می‌بیند و از خداوند سوال می‌کند: خدایا چرا این کرم را آفریده‌ای؟ خداوند در پاسخ موسی می‌گوید: اتفاق

13. subject of life

14. Christine Korsgaard

15. Fellow Creatures

16. از تعبیر «ظاهراً» استفاده می‌کنم، چون در این‌باره مطمئن نیستیم.

17. علامه طباطبایی در بحث ادراکات اعتباری می‌گوید: ما از بوی مردار مشمئز می‌شویم، اما همین بو کفتار را جذب می‌کند، چرا که حیات کفتار در گرو مردار است.

این کرم هم هر روز از من می پرسد چرا تو را آفریده‌ام! این نشان می دهد که از نظر یک کرم زندگی ما واقعی ارزش است.



خانم خالق پرهان جوان

عکس: علی علیزاده

پرسش: در پیش فرض شما منظر گرایی مسلم گرفته شده است.

پاسخ: منظر گرایی در جایی ناپسند است که بخواهیم در ساحت انسانی قضاوت کنیم. منظر گرایی می گوید: انسانها نمی توانند به یک منظر بالا برسند. من می پذیرم که در ساحت انسانی ما می توانیم به یک منظر مشترک برسیم اما سختم این است که باید این منظر را گسترش بدهیم تا حیوانات نیز قدری وارد این قضیه شوند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»^{۱۸} این آیه می گوید: تمام جنبندگان زمین و پرندگان آسمان مانند شما امت هایی هستند و چیزی کمتر از شما ندارند. امت و امام هم خانواده هستند. امت یعنی community. به عبارت دیگر امت گروهی است که مقصد داشته و هدف گذاری می کند. علامه طباطبایی بحث مفصلی به نام «کلام فی المجتمعات الحيوانیه» در المیزان دارد. ایشان در این مقاله نتیجه می گیرند عقل و شعور حیوانها کم و بیش در حد انسانهای میانه حال است و برخی از حیوانات از انسانها نیز با شعورتر هستند. بحث ایشان صرفا فلسفی و دینی بوده و به استناد قرآن مطالبشان را بیان می کنند. من کل این مقاله را در چند بند خلاصه کرده‌ام:

^{۱۸}. انعام ۳۸

۱. تعبیر «أُمَّم» بیان‌گر جماعتی است که گرد هم آمده و هدف مشترکی دارند. (community) بنابراین گرد هم آمدن آن‌ها صرفاً یک تجمع معمولی (crowd) نیست.

۲. تامل در زندگی حیوانات به ما نشان می‌دهد که آن‌ها نیز مانند انسان‌ها دارای عقاید و آرای فردی و اجتماعی (opinion) هستند. به عبارت دیگر رفتار حیوانات صرفاً بر اساس غریزه نبوده و مبتنی بر ترجیح دادن یک امر بر امری دیگر است.

۳. ملاک حشر این است که یک موجود حیات آگاهانه و اختیار داشته باشد، لذا اگر موجودی قدرت انتخاب نداشته و تمام اعمالش غریزی باشند، اصلاً حشری ندارد. حال آن‌که قرآن درباره‌ی حیوانات می‌فرماید: «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ». بنابراین حیوانات

امروزه مجدداً غریزه احیا و بازتعریف شده است: «غریزه رفتار نیاموخته‌ای است که در تمام افراد یک نوع در زمان خاص آشکار می‌شود.»

دارای اختیار هستند.

۴. حیوانات برای رسیدن به مقاصدشان راه‌هایی را انتخاب کرده و از دیگر راه‌ها دوری می‌کنند. به عبارت دیگر حیوانات جلب مصالح و دفع مفاسد می‌کنند. این نشان می‌دهد که حیوانات فهمی از عدالت و بی‌عدالتی و حسن و قبح دارند.

۵. همان‌طور که انسان‌ها با یکدیگر تفاوت دارند، حیوانات نیز به لحاظ ویژگی‌های فردی با هم برابر نیستند.

تا قرن نوزدهم تمام رفتارهای حیوانات بر اساس غریزه تبیین می‌شد. در قرن بیستم با پیدایش «رفتارگرایی» غریزه بی‌اعتبار شد. امروزه مجدداً غریزه احیا و بازتعریف شده است: «غریزه رفتار نیاموخته‌ای است که در تمام افراد یک نوع در زمان خاصی آشکار می‌شود.» وقتی یک میمون در یک آزمایش موز را با چوب به سمت خودش می‌کشد، رفتارش مبتنی بر غریزه نیست.

۶. اقدام به انتخاب عمل درست و تشخیص آن از عمل نادرست توسط حیوانات ملاک حشر آن‌ها است.

۷. حشر حیوانات نیز همراه با محاسبه است و آن‌ها نیز «یوم الحساب» دارند، چرا که حشر به معنای محاسبه و پاداش است و از آن‌جایی که ستم و نیکی فی‌الجمله در رفتار حیوانات وجود دارد، آن‌ها نیز محاسبه دارند. البته معنای این سخن نیست که حیوانات لزوماً به اندازه‌ی انسان‌ها عقل داشته باشند.

۸. داستان هدهد و سلیمان نشان می‌دهد که هدهد مفاهیمی همچون پادشاهی، عبادت و گمراهی را که مفاهیمی انتزاعی هستند، ادراک می‌کند.^{۱۹} این دیگر گزینه نبوده و عین عقل است.

۹. از آن‌چه گذشت به دست می‌آید که اجتماعات حیوانی همچون اجتماعات انسانی دارای دین بوده و ریشه در فطرت دارند. ایشان در ادامه می‌فرمایند: ممکن است حیوانات پیامبرانی هم داشته باشند، اما ما از جزئیات آن بی‌اطلاعیم. اگر ملائکه ارسال رسل عقل و انتخاب باشد، حیوانات نیز دارای این ویژگی‌ها هستند.

تا این‌جا هم بحث برون‌دینی و هم بحث درون‌دینی کردیم و مشخص شد که حیوانات جایگاه اخلاقی دارند، لذا ما باید در رفتارمان تجدید نظر کنیم.

کلیدواژه‌ها: حیوانات، عقل، رنج، عواطف، پیتر سینگر، نام ریگان.

^{۱۹}. سوره نمل: إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾